

## سخن گفتن درباره خدایی متشخص: رساله‌ای درباره الهیات فلسفی

محسن فیض‌بخش<sup>۱</sup>

برومر، ونسان. (۱۳۹۷) سخن گفتن درباره خدایی متشخص: رساله‌ای درباره الهیات فلسفی. رفسنجانی نژاد، سعید (مترجم). تهران: تیسرا. ۲۰۴ صص، ۳۱۹۰۰۰ ریال. شابک: ۹۷۸۶۰۰۷۶۸۳۹۵۸

ونسان برومر در سخن گفتن درباره خدایی متشخص، تلاش می‌کند جایگاهی برای «الهیات فلسفی» در اندیشه الهیاتی فراهم آورد و نشان دهد که چگونه می‌توان سرشت الهیات فلسفی را به نحوی تعبیر کرد که هم به نحو معتبری بخشی از الهیات باشد و هم اتصافش به وصف «فلسفی» توجیه‌پذیر باشد. تعبیر «الهیات فلسفی»، چنان که خود برومر می‌گوید، تعبیری متناقض‌نماست؛ از سویی، الهیدانان/مؤمنان معتقدند که گزاره‌های دینی/الهیاتی را باید با معیارهای خودشان و نه با معیارهای فلسفی سنجید و معیارهای فلسفی برای ایمان مؤمنان آسیب‌زا است. از سوی دیگر، شماری از فیلسوفان معتقدند گزاره‌های الهیاتی نمی‌توانند معیارهای عقلانی را برآورند و بلکه الهیات، به صورت کلی، با عقلانیت بیگانه است. چنین تصویری (که مفروضات عصر روشنگری درباره سرشت فلسفه و الهیات به آن دامن می‌زند) باعث می‌شود که تعبیر «الهیات فلسفی» هم به توجیهی فلسفی نیاز داشته باشد و هم به توجیهی الهیاتی.

برومر تلاش می‌کند این رسالت را در دو مرحله به انجام رساند؛ دو مرحله‌ای که به نظر می‌رسد کتاب او را به دو بخش عمده تقسیم می‌کند. در مرحله‌ی اول، که شکل‌دهنده‌ی فصل‌های اول و دوم کتاب است، وی تلاش می‌کند مبنایی روش‌شناختی برای الهیات فلسفی فراهم آورد و نشان دهد که چگونه و با چه توجیهی تأمل فلسفی می‌تواند برای مسائل الهیاتی معنادار باشد. اما بخش دوم کتاب به کاربرد روش‌شناختی دو فصل اول در تحلیل مفهوم خدای متشخص اختصاص دارد. به عبارت دیگر، برومر در مرحله‌ی دوم تلاش می‌کند نمونه‌ای از الهیات فلسفی را ارائه کند. این بخش شکل‌دهنده‌ی فصل‌های سوم تا ششم کتاب است و به چهار مسئله‌ی مرتبط با تحلیل مفهوم خدای متشخص می‌پردازد. این چهار مسئله از این قرارند: اختیار انسان، اختیار خدا، رابطه میان فاعلیت خدا و فاعلیت انسان، و مسئله‌ی شر. کتاب با یک «خاتمه» درباره‌ی ضرورت استفاده از ابزارهای فلسفی برای الهیات نظام‌مند، پایان می‌یابد.

برومر در فصل اول کتاب، از طریق تعامل با اندیشه‌های فیلسوفانی چون افلاطون، هیر و گادامر و طرح مفاهیمی نظیر یادآوری مفهومی، تصور مفهومی و نوآوری مفهومی، تلاش می‌کند الهیات فلسفی را تعریف و توجیه کند. وی میان سه سطح از تأمل درباره‌ی صورت‌های مفهومی دینی تمایز می‌گذارد: سطح همگانی (تأمل درباره‌ی این که کدام یک از

<sup>۱</sup>. دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، feyzbakhsh@ut.ac.ir

صورت های مفهومی دینی می تواند بدون تناقض پذیرفته شود، سطح مربوط به جامعه ای ایمانی (تأمل درباره ای این که کدام یک از صورت های مفهومی دینی معیارهای یک سنت ایمانی خاص را برآورده می کند) و سطح فردی (تأمل یک فرد درباره ای این که کدام یک از صورت های مفهومی دینی را می تواند در عین حفظ اصالت فردی خود بپذیرد). بر اساس ایده ی برومر، الهیات فلسفی تلاش می کند خود را محدود به معیارهای منطقی همگانی کند و بدین معنا به دسته ی اول مرتبط می شود. البته اگرچه ضمانتی وجود ندارد که به این اجماع برسیم، می توان در تلاش برای رسیدن به چنین اجماعی حرکت کرد.

برومر از این تعریف چهار نتیجه می گیرد. اول این که الهیات فلسفی با الهیات طبیعی متفاوت است. در الهیات فلسفی، برخلاف الهیات طبیعی هدف این نیست که مبنایی عقلانی برای ایمان بیابیم، بلکه می خواهیم امکانات منطقی الهیدانان را معین کنیم. به تعبیر برومر، «الهیات فلسفی اثبات نمی کند که به چه چیزی باید ایمان بیاوریم. این الهیات تنها در پی آن است که حیطه ی انتخاب گزینه های مفهومی را به گزینه هایی محدود کند که بدون تناقض بتوان آنها را پذیرفت.» (ص ۵۳) دومین نتیجه ای که برومر از تعریف خود از الهیات فلسفی می گیرد این است که الهیات فلسفی اگرچه درباره ای دین تأمل می کند، برگرفته از هیچ دین خاصی نیست. ثالثاً، از آن جا که مخاطب الهیات فلسفی یک جامعه ای ایمانی خاص نیست، می تواند هر جهان بینی ای (یا بنیان همه ی جهان بینی ها) را موضوع تحلیل خود قرار دهد. در نهایت، الهیات فلسفی هیچ تعهد دینی ای را مفروض نمی انگارد.

برومر در فصل اول به این نکته پرداخته که داوری نوآوری های فلسفی چهار معیار دارد که عینی ترین این معیارها انسجام منطقی و درونی طرح است. او در فصل دوم به این پرسش بنیادی مرتبط با باورهای دینی می پردازد که آیا و چگونه می توان به نحو منسجمی درباره ی خداوند سخن گفت. او به الگوی «خدای متشخص» به عنوان الگویی که در قالب آن می توان درباره ی خداوند سخن گفت، می پردازد و تلاش می کند استلزاماتی را که این الگو برای آموزه های دینی (به طور خاص آموزه های مسیحی) دارد، بررسی کند.

برومر چهار پیامد ایده ی متشخص بودن خداوند را در چهار فصل آینده ی کتاب مورد بررسی قرار می دهد. فصل سوم به این مسئله می پردازد که این اصل مسیحی که تنها خداوند است که رستگاری ما را رقم می زند، چگونه می تواند با اختیار انسان سازگار باشد. فصل چهارم به مسئله ی اختیار خداوند می پردازد که آیا این اختیار به این معناست که خداوند خالق شر است یا نه. فصل پنجم به ارتباط فاعلیت خداوند با فاعلیت انسان می پردازد و این پرسش را مورد توجه قرار می دهد که از سویی، چگونه فاعلیت انسان، فاعلیت خداوند را محدود نمی کند و از سوی دیگر، چگونه فاعلیت مطلق خداوند آزادی انسان را سلب نمی کند. در نهایت، موضوع فصل ششم مسئله ی شر و نظریه عدل الهی است و این پرسش را

مطمح نظر قرار می‌دهد که آیا الگوی مبتنی بر متشخص بودن خداوند و نظریات عدل الهی مبتنی بر آن، می‌تواند با وجود شرور در جهان سازگار باشد یا نه.

در نهایت، برومر در خاتمه‌ی کتاب به این نکته باز می‌گردد که الهیات فلسفی برای پیشبرد الهیات نظام‌مند امری ناگزیر است و تا جایی که الهیات نظام‌مند را «ایمان در جستجوی فهم» بدانیم، بررسی لوازم و مفروضات منطقی الگوهای باور دینی برای الهیات نظام‌مند ضروری است؛ امری که رسالت الهیات فلسفی است.

برومر این کتاب را در حدود سه دهه‌ی پیش منتشر کرده است. اما مسئله‌ای که وی مورد ملاحظه قرار داده است، همچنان مورد توجه است. البته به نظر می‌رسد این نکته درباره‌ی بخش اول کتاب یعنی مفهوم‌پردازی وی از الهیات فلسفی بیشتر صادق باشد. در سه دهه‌ی گذشته، پژوهش‌ها درباره‌ی مسائل بخش دوم کتاب (یعنی اختیار انسان، خدا، رابطه میان فاعلیت انسان و فاعلیت خدا، و مسئله‌ی شر) پیشرفت و افزایش چشمگیری داشته است، به نحوی که هر یک از این مسائل به مجموعه‌ای از مسائل جزئی‌تر تقسیم شده و مسائل جدیدتری به وجود آورده‌اند و درباره‌ی هر یک از این مسائل جزئی، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. گذری بر پایگاه‌های داده مقالات فلسفی و انبوه پژوهش‌هایی که در هر یک از این موضوعات منتشر شده است، گواهی بر این ادعاست.

اما یافتن مبنايي روش‌شناختی برای توجیه الهیات فلسفی مسئله‌ای است که هنوز مورد توجه فیلسوفان و الهیدانان است. از جمله، تلاش برای پیوند زدن روش تحلیلی در فلسفه با پژوهش الهیاتی، یکی از تلاش‌های نسبتاً متأخر برای پیوند دادن فلسفه و الهیات است. در سال ۲۰۰۹، مایکل ریا و اولیور کریسپ مجموعه مقالاتی را تحت عنوان *الهیات تحلیلی: جستارهایی نو در فلسفه الهیات* منتشر کردند که در آن، نویسندگان مقالات تلاش کردند تا به زوایای مختلف «الهیات تحلیلی» پردازند. در حدود یک دهه‌ی گذشته، پژوهش‌های مختلف دیگری نیز در این زمینه انجام شده است. از جمله، مقالات متعددی در مجله‌ای تحت عنوان *Journal of Analytic Theology* و کتاب‌هایی در مجموعه‌ای در انتشارات دانشگاه آکسفورد با عنوان *Oxford Studies in Analytic Theology* به طور خاص به جنبه‌های مختلف الهیات تحلیلی پرداخته‌اند. به عنوان نمونه، در یکی از آخرین کتبی که در مجموعه‌ی پیش‌گفته در انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شده است، ویلیام وود به پرسشی تقریباً مشابه با پرسش برومر می‌پردازد. وی در کتاب خود تحت عنوان *الهیات تحلیلی و دین پژوهی دانشگاهی*<sup>۱</sup> تلاش می‌کند استدلال کند که الهیات تحلیلی هم می‌تواند به عنوان شاخه‌ای از الهیات شناخته شود و هم می‌تواند به عنوان در دانشگاه جایگاه داشته باشد. اینها همه نمونه‌هایی بود که نشان داده شود که مسئله الهیات فلسفی که برومر سه دهه‌ی پیش مطرح کرده است، همچنان مورد توجه فیلسوفان و الهیدانان است.

---

<sup>1</sup> Wood, W. (2021) *Analytic Theology and the Academic Study of Religion*. Oxford: Oxford University Press.

